

## بررسی ساختار کنایه از دیدگاه زبان شناسی

علی رزّاقی شانی<sup>۱</sup>

### چکیده

در این مقاله، نگارنده سعی دارد تا ساختار کنایه را از دیدگاه زبان شناسی مورد بررسی قرار دهد و شکل های گوناگون ساختار کنایه را نشان دهد و به این نتیجه برسد که کنایه در ساخت های مختلفی ظاهر می شود. هم چنین، در این بررسی برخلاف نظر برخی از علمای بلاغت که اعتقاد دارند کنایه در ترکیب و جمله است نه در واژه های ساده؛ ما با آوردن مثال ها و نمونه هایی از نظم و نثر نشان دادیم که کنایه در واژه های ساده نیز به کار می رود.

**کلید واژه:** تکواژ، کنایه، واژه های ساده، گروه اسمی، فعل، جمله.





قوم = زن، همسر:

«و قوم را در معنی نیک داشت او وصایت کرد».

(منشی، ۱۳۷۱: ۷۶)

محتسب = امیر مبارزالدین:

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد قصه‌ی ماست که در هر سر بازار بماند

(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۹۰)

یادآوری این نکته ضروری است که دریافت معنی کنایی بر اساس متن و سیاق و بافت معنایی کلمه و کلام (context) صورت می‌گیرد.

### واژه های غیر ساده

گاهی کنایه به شکل واژه های غیر ساده نمودار می شود؛ یعنی، دو یا چند جزء (تکواژ) به هم می پیوندند که گاهی این اجزای به هم پیوسته دارای معنای کنایی هستند. واژه های غیر ساده به سه دسته اند:

#### ۱-۲) واژه‌ی مشتق

واژه ای است که دارای یک جزء مستقل (تکواژ آزاد) و یک یا چند وند (تکواژ وابسته) باشد. در این جا به چند مورد از واژه های مشتقی که معنای کنایی دارند، اشاره می کنیم:

بی حساب = فراوان، بسیار:

«باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا

کشیده».

(سعدی، ۱۳۷۱: ۱۰۱)





(عفیفی، ۱۳۷۲: ۱۵۲۲)

شهر آشوب = بسیار زیبا:

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا

فغان کاین لولیان شیرین کار شهر آشوب

(حافظ، ۱۳۷۷: ۹۸)

شهر بند = اسیر، گرفتار:

در عالم عشق شهر بند است

چون دید پدر که دردمند است

(میرزانی، ۱۳۷۸: ۵۹۲)

## ۲-۳) واژه های مشتق - مرکب

واژه هایی هستند که از دو یا چند تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ وابسته ساخته

شده باشند. گاهی مجموع این واژه ها دارای معنای کنایی هستند؛ مانند:

از سر تا قدم = به طور کامل:

«من از سر تا قدم مطیع شیخ شدم».

(میرزانی، ۱۳۷۸: ۶۳)

پنجه گیری = زور آزمایی:

چو در حالت پنجه گیری دو کف

به یک دیگر آمیختند آن دو صف

(همان: ۲۰۸ / ۱)

پنبه در گوش = غافل و بی خبر:

چه گویی با جهانی پنبه در گوش

نظامی بس کن این گفتار خاموش

(عفیفی، ۱۳۷۲: ۴۰۰)

حلقه در گوش = مطیع، تسلیم، غلام:

که ای حلقه در گوش حکمت جهان

برآورد پیر دلآورد زبان





۲-۳) صفت شمارشی + اسم

صفت های شمارشی پیشین در ترکیب با اسم گاهی دارای معنی کنایی هستند:

شش گوشه‌ی عالم = سراسر دنیا:

نیست در شش گوشه‌ی عالم دلی      کو بود از صدمه‌ی غم در امان

(همان: ۱۵۷۴)

هفت کشور = سراسر جهان:

تا جهان است بر جهان سر باش      کارفرمای هفت کشور باش

(همان: ۲۶۳۶)

هشت بستان = بهشت:

دیدم به مثال هشت بستان      هر هفت ولایت قهستان

(همان: ۲۶۲۰)

۳-۳) اسم صفت

گروه اسمی که از اسم به اضافه‌ی صفت ساخته شود، به آن ترکیب وصفی

گویند؛ ترکیب های وصفی گاهی دارای معنای کنایی هستند؛ مانند:

برگ سبز = چیز اندک، کم بها:

بینوایان را به برگ سبز گاهی یاد کن      چون ز نیرنگ جهان خرج خزان خواهی

شدن

(گلچین معانی، ۱۳۷۳: ۱۵۴/۱)

جوفروشان گندم نمای = دغل کاران و حيله گران:

زهی جوفروشان گندم نمای      جهان گرد شبکوک خرمن گدای

(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۲۶)



صفه نشینان خانقاه = صوفیان:

اندر میان صفه نشینان خانقاه یک صوفی محقق پرهیزگار، کو؟

(همان: ۴۵۵)

مرغ سحر = بلبل:

قدر مجموعه‌ی گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

(میرزانی، ۱۳۷۸: ۷۴۳)

ملک سلیمان = سرزمین فارس:

دلَم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

(همان: ۷۴۹)

## فعل

فعل مهم ترین جزء گزاره است که معمولاً با شناسه همراه است. در زبان شناسی

فعل را به سه دسته‌ی ساده، پیشوندی و مرکب تقسیم کرده اند:

### ۴-۱) فعل ساده

فعلی است که بن مضارع آن تنهایک تکواژ باشد. گاهی برخی از فعل های ساده

در معنی کنایی به کار می روند؛ مانند:

پرسید (پرسیدن) = احوال پرسی کردن:

«معلم خدمت کرد و سلام گفت. شیخ جواب داد و او را پرسید».

(میهنی، ۱۳۷۱: ۴۲۹)

پوشید (پوشیدن) = عفو کردن، بخشیدن:

«به کمال کرم ملکانه بر آن هفوت رقم تجاوز کشد و به فضل بی نهایت پادشاهانه

بپوشد و باز بپوشید».

(همان: ۴۲۹)

کشید (کشیدن)= تحمل کردن:

«باز دل خوش کردم که هر خواری که پیش آید، بیاید کشید از بهر بودلف را».

(بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۲۳)

مال (مالیدن)= خرد کردن، تحقیر کردن:

«با خود اندیشه کرده بود که شیخ را به گرسنگی بمالم و در پیش خلق فضیحت کنم».

(میهنی، ۱۳۷۱: ۱۰)

#### ۲-۴) فعل پیشوندی

اگر پیش از فعل ساده یکوند اضافه شود فعل پیشوندی ساخته می شود.

برخی از فعل های پیشوندی دارای معنی کنایی هستند:

بازنشستن = تسکین یافتن:

نمی دانند کز بیمار عشقت حرارت باز ننشیند به سردی

(عفیفی، ۱۳۷۲: ۲۱۴)

برانداختن = نابود کردن:

به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار      که از جهان ره و رسم سفر براندازم

(همان: ۲۵۴)

برانداشیدن= ترسیدن:

برانداش از آن بنده‌ی پرگناه      که از خواجه مخفی شود چنگاه

(همان: ۲۵۵)

درانداختن = پایه گذاری کردن، ایجاد کردن:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

(حافظ، ۱۳۷۷: ۲۹۷)

در گذاشتن = عفو کردن:

اگر می بترسی ز روز شمار از آن کز تو ترسد خطا در گذار

(عفیفی، ۱۳۷۲: ۹۳۲)

در گرفتن = اثر کردن:

دلیم جز مهر مه رویان طریقی بر نمی گیرد

ز هر در می دهم پندش ولیکن در نمی گیرد

(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۷۴)

فرو ماندن = تعجب کردن، حیران شدن:

فرو ماندم از کشف آن ماجرا که حیی جمادی پرستد چرا

(میرزانی، ۱۳۷۸: ۶۳۳)

#### ۳-۴ فعل مرکب

اگر به فعل ساده و پیشوندی، یک یا چند تکواژ اضافه شود، فعل مرکب ساخته می شود. به اعتبار معنانشناسی، اجزای فعل مرکب، در واقع یک جزء محسوب می شوند و معنای واحدی را افاده می کنند. بعضی از فعل های مرکب با توجه به بافت سخن و جمله، دارای معنای کنایی هستند؛ مانند:

بالا کشیدن = مال کسی را به ناحق خوردن:

«گمان می کند من می خواهم صنار سه شاهی او را بالا بکشم».

(ثروت، ۱۳۷۷: ذیل بالا کشیدن)

تن زدن = خاموش شدن، ساکت شدن:

چو هم بگریست هم بر خویشان زد به کنجی رفت و ماتم کرد و تن زد

(اشرف زاده، ۱۳۷۴: ۱۸۳)

پای داشتن = مقاومت کردن، ایستادگی کردن:

بانگ آمد کار چون این جا رسید پای دار ای سگ که قهر ما رسید

(زمانی، ۱۳۷۵: ۱/ ۸۷۲)

پا کشیدن = کناره گیری و دوری کردن:

در عاشقی ثابت قدم هرگز نباشد آن که او از کوی یار دلستان از بیم جان پا می کشد

(عفیفی، ۱۳۷۲: ۳۴۴)

پنبه کردن = محو و نابود کردن:

چو پنبه گشت مویت ای یگانه که پنبه خواهدت کردن زمانه

(اشرف زاده، ۱۳۷۴: ۱۵۳)

جگر خوردن = در رنج ها و غم ها تحمل و بردباری کردن:

«شیخ گفت: اول قدم جگر می باید خورد».

(میهنی، ۱۳۷۱: ۱۴۵)

چشم پوشیدن = صرف نظر کردن:

«اگر می خواهد به وصال قاطرش برسد باید از یک لنگه‌ی پنی‌ر چشم بپوشد».

(ثروت، ۱۳۷۷: ذیل چشم پوشیدن)

چشم داشتن = توقع و انتظار داشتن:

که چشم از تو دارند مردم بسی نه تو چشم داری به دست کسی

(سعدی، ۱۳۷۲: ۸۰)

دست خاییدن = تعجب کردن:

همه نخل بندان بخایند دست ز حیرت که نخلی چنین کس نیست

(همان: ۱۷۴)

دست دادن = حاصل شدن، میسر شدن:

چو نشان یابم ز آب زندگی سلطنت دستم دهد در بندگی

(میرزانی، ۱۳۷۸: ۳۹۶)

دست داشتن = علم و آگاهی داشتن:

یکی در نجوم اندکی دست داشت ولی از تکبر سری مست داشت

(سعدی، ۱۳۷۱: ۳۳۰)

سرجنباندن = گوش دادن، شنیدن:

«اکنون این جا بنشین تا من حدیث احمدک واتو می گویم تو سر می جنبان».

(میهنی، ۱۳۷۱: ۲۵۴)

گوش داشتن = مراقب بودن، متوجه شدن:

ز فرمانبرانم کسی گوش داشت که آغوش رومی در آغوش داشت

(سعدی، ۱۳۷۲: ۳۶۵)

فرمان یافتن = مردن:

«حال ها بگشت و امیر محمود فرمان یافت».

(بیهقی، ۱۳۷۱: ۳۹۹)

از پا افتادن = سخت خسته و درمانده شدن:

«آن قدر دنبال خانه راه رفتیم که از پای افتادیم».

(ثروت: ۱۳۷۷: ذیل از پا افتادن)

از جا رفتن = بی قرار شدن:

مگر ز فیض ازل یافتی نظر صائب؟ که هر که زمزمه ات را شنید از جا رفت.

(گلچین معانی، ۱۳۷۳: ۹۷)

از سر نهادن = کنار گذاشتن، رها کردن:

گر هر دو جهان زیر و زیر خواهد شد سربنهم و سودای تو از سرزنهم

(اشرف زاده، ۱۳۷۴: ۴۴)

به صحرا آمدن = آشکار شدن، رخ نمودن:





بخیه بر روی افکندن = رسوا شدن:

سوزنی چون دید با عیسی به هم بخیه با روی او فکندش لاجرم  
(عطار، ۱۳۷۲: ۵)

دست بر سرداشتن = ماتم زده و سوگوار بودن:

دست من گیر و مرا فریادرس دست بر سر چند دارم چون مگس  
(همان)

دست برکش کردن = با حالت احترام ایستادن:

همی بود پیشش پرستارفش پر اندیشه و دست کرده به کش  
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۶ / ۲۲۱)

دست به دست بردن = رونق و ارزش بسیار داشتن:

زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید که گفته‌ی سخت می برند دست به دست  
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۰۹)

## ۵. جمله

گاهی جمله‌هایی را در کلام به کار می‌بریم که با توجه به متن و موقعیت، معنای کنایه‌ی دارند و کل جمله یک کنایه است؛ یعنی، هیچ بخشی از جمله را نمی‌توان حذف کرد و اغلب این نوع جمله‌ها ضرب‌المثل نیز هستند؛ مثلاً در جمله‌ی: جوجه را آخر پاییز می‌شمارند:

وقتی که می‌گوییم «جوجه را آخر پاییز می‌شمارند»، معنای کنایه‌ی آن این است که باید از پیش‌دوری پرهیز کرد و باید دید که نتیجه‌ی کار چه از آب درمی‌آید؛ اگر ما به جای واژه‌ی جوجه هر واژه‌ی دیگری مثل: مرغ، خروس و... قرار دهیم، رابطه‌ی لازمیت بین معنای حقیقی و معنای مجازی از بین می‌رود و جمله از حالت کنایه بودن و معنای کنایه‌ی که از این تعبیر در نظر داشته‌اند، خارج می‌شود.



بسم الله = دست به کار شدن:

«اگر این کفالت می نمایی و کلفتی نیست، بسم الله».

(وراوینی، ۱۳۷۰: ۸۴)

یاالله = زودباش، عجله کن:

«یاالله پسر، برو کنار تا من بتوانم از جایم بلند شوم».

(ثروت، ۱۳۷۷: ذیل یاالله)

#### نتیجه:

جمع بندی بحث این شد که از دیدگاه زبان شناسی، کنایه می تواند از نظر ساختاری در قالب یک واژه‌ی ساده، واژه های غیر ساده، گروه اسمی، گروه فعلی و گاهی نیز به شکل جمله ظاهر شود. از نظر سبکی، در بررسی شعر یک شاعر، یکی از شاخه هایی که می تواند مد نظر قرار گیرد، این است که چند درصد از کنایه های یک شعر، ساده یا، غیر ساده و... است و با توجه به آن، میزان تأثیر عوامل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه را مورد بررسی قرار داد.

### منابع

- ۱- احمد گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی. چ ۹. تهران: فاطمی.
- ۲- ارژنگ، غلام رضا. (۱۳۷۴). دستور زبان فارسی امروز. چ ۳. تهران: قطره.
- ۳- اشرف زاده، رضا. (۱۳۷۴). فرهنگ نوادر لغات و ترکیبات و تعبیرات آثار عطار نیشابوری. چ ۳. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۴- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین. (۱۳۷۷). تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چ ۲. تهران: مهتاب.
- ۵- پرتو آملی، مهدی. (۱۳۸۵). ریشه های تاریخی امثال و حکم. چ ۲. تهران: سنایی.
- ۶- تقوی، سیدنصرالله. (۱۳۷۳). هنجار گفتار. اصفهان. فرهنگ سرای اصفهان.
- ۷- ثروت، منصور و رضا انزابی نژاد. (۱۳۷۷). فرهنگ لغات عامیانه و معاصر. چ ۱. تهران: سخن.
- ۸- ثروتیان، بهروز. (۱۳۷۲). گزیده‌ی مخزن الاسرار. چ ۱. تهران: توس.
- ۹- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد. (۱۳۷۷). دیوان غزلیات. به کوشش ع. جریزه دار. چ ۶. تهران: اساطیر.
- ۱۰- خاقانی، افضل الدین بدیل. (۱۳۷۵). دیوان خاقانی. ویراسته‌ی میرجلال الدین کزازی. چ ۱. تهران: مرکز.
- ۱۱- رجب زاده، هاشم. (۱۳۷۶). برخی از مثل ها و تعبیرات فارسی. چ ۲. مشهد. آستان قس رضوی.
- ۱۲- زمانی، کریم. (۱۳۷۵). شرح جامع مثنوی معنوی. چ ۳. تهران: اطلاعات.
- ۱۳- سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین. (۱۳۷۲). بوستان سعدی. تصحیح و توضیح غلام حسین یوسفی. چ ۴. تهران: خوارزمی.

- ۱۴- ----- (۱۳۷۱). کلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی. چ ۴.  
تهران: ققنوس.
- ۱۵- ----- (۱۳۶۶). گلستان. چ ۷. تهران: جاودان.
- ۱۶- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۱). بیان. چ ۲. تهران: فردوس.
- ۱۷- عفیفی، رحیم. (۱۳۷۲). فرهنگ نامه‌ی شعری. چ ۱. تهران: سروش.
- ۱۸- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۷۱). شاهنامه‌ی فردوسی. به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان. چ ۱. تهران: قطره.
- ۱۹- کلباسی، ایران. (۱۳۷۸). ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز. چ ۳. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۰- گلچین معانی، احمد. (۱۳۷۳). فرهنگ اشعار صائب. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- ۲۱- مشکوه الدینی، مهدی. (۱۳۷۷). آموزش زبان فارسی. اداره‌ی کل چاپ و توزیع کتاب های درسی.
- ۲۲- میرزانی، منصور. (۱۳۷۸). فرهنگ نامه‌ی کنایه. چ ۱. تهران: امیرکبیر.
- ۲۳- میهنی، محمدبن منور. (۱۳۷۱). اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۳. تهران: آگاه.
- ۲۴- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی. چ ۱۳. توسن.
- ۲۵- وراوینی، سعدالدین. (۱۳۷۰). مرزبان نامه. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چ ۴. تهران: صفی علی شاه.